

به نام خدا

با تکرار ابیات مولانا شمشیر چوبی من ذهنی را رها کنیم و با قوت گرفتن از فضای عدم لایق شمشیر حضور از پدر که نماد زندگی ست شویم.

مصلحت آن است تا یک ساعتی  
قوتی گیرند و، زور از راحتی  
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۷۳۰

همیشه فکر می‌کردم هر آنچه بزرگترانم و خویشان نسبی‌ام می‌گویند مصلحت من است، نمی‌دانستم که غول من ذهنی مصلحت نمی‌شناسد و صلاح من در آشتی با این لحظه و شناسایی آفت هشیاریست تا با تسلیم و فضاگشایی به قوت و آرامش مرکز عدم پی ببرم.

جمله ادراکات را، آرام نی  
وقت میدان است، وقت جام نی  
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۷۲۳

من ذهنی حضور را نمی‌شناسد و هر چیزی را که با پنج حسش درک می‌کند، به ذهن برده و به مسئله و مانع و دشمن تبدیل می‌کند، من ذهنی میدان فضاگشایی در برابر اتفاق این لحظه را نمی‌شناسد و از جام همانیدگی‌ها شراب زندگی می‌خواهد.

نیست کسی از توکل خوب‌تر  
چیست از تسلیم خود محبوب‌تر؟  
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۹۱۶

بهترین کسب در دنیا توکل به قدرت خدا و اجرای قانون جبران در امور مالی و معنوی است تا با زرنگی من ذهنی در چاه کمیابی‌اندیشی نیفتیم و محبوب‌ترین ما کسی است که با تسلیم از فضای یکتایی، خرد الهی را کسب کند.

ترک معشوقی کن و، کن عاشقی  
ای گمان برده که خوب و فایقی  
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۱۸۹

یکی از مخرب‌ترین نوع همانیدگی، همانیدگی با سواد و دانش است. من ذهنی پندار کمال دارد و گمان می‌کند که بیش‌تر از همه می‌داند و برای تأیید گرفتن از دیگران به نوعی معشوقی می‌کند و از اصل عاشقی دور می‌ماند.

هین مکش هر مشتری را تو به دست  
عشق بازی با دو معشوقه بد است  
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۴۶۵

مولانا انسان را آگاه می‌کند که با انباشتگی همانیدگی‌ها نمی‌توان ادعای یکی شدن با خدا را کرد، قانون زندگی غیرت دارد و اجازه نمی‌دهد مشتری‌های من ذهنی را نگهداریم و بخواهیم با خدا عشق‌بازی کنیم.

غازی به دست پور خود شمشیر چوبین می‌دهد  
تا او در آن اوستا شود، شمشیر گیرد در غزا  
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۷

یک جنگجو به دست پسر کوچکش شمشیر چوبین می‌دهد تا در میدان زندگی با فضاگشایی تمرین کند و من ذهنی را که یک ابزار از بین رفته است بشناسد و در نبرد با همانیدگی‌ها کم‌کم با قانون صبر و شکر و پرهیز شایسته شمشیر حضور شود.

پس ادب کردش بدین جرم اوستاد  
که مساز از چوب پوسیده عماد  
-عماد: تکیه گاه  
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۴۱۳

استاد که زندگیست با قانون قضا و کن‌فکان ما را به جرم همانیدگی با فکرها، باورها و دردها ادب می‌کند تا از همانیدگی‌هایمان که مثل چوبی پوسیده، آفل و از بین رفته هستند زندگی نخواهیم و تکیه‌گاه ما فقط عدم باشد نه باورهای شرطی شده و افکار پوسیده من ذهنی.

جمله عشاق را یار بدین علم کُشت  
تا نکند هان و هان جهل تو طنابی

—مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۰۱۳

یار که زندگی ست به همانیدگی‌های ما تیر می‌زند و من‌ذهنی ما را می‌کشد تا هشیاری زنده ما را از مُردگی من‌ذهنی بیرون بکشد. جمله عاشقان خدا با فضاگشایی به سوی بی‌سویی و عدم می‌روند تا مبادا با فضابندی به دام طنازی و حيله‌های من‌ذهنی بیفتند.

از همه اوهام و تصویرات، دور  
نور نور نور نور نور نور  
—مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۱۴۶

هیچ چیز به اندازه سکوت شبیه خدا نیست، فاصله بین فکرهای ما سکوت و نور عدم است؛ هرچقدر از توهمات و تصویرسازی من‌ذهنی که نااصل کار است دور شویم در خاموشی ذهن نور نور نور عدم را مشاهده می‌کنیم.

از ترازو کم کنی، من کم کنم  
تا تو با من روشنی، من روشنم  
—مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۹۰۰

قانون زندگی با ترازوی عدالت کار می‌کند، یک کفه این ترازو من‌ذهنی است و کفه دیگر آن حضور است، هرچقدر مرکز ما از همانیدگی‌ها خالی شود با نور عدم و روشنائی زندگی پر می‌شود و هرچقدر حضور و تسلیم ما زیاد شود، روشنائی و برکت زندگی ما زیاد می‌شود.

نور خواهی، مستعد نور شو  
دور خواهی، خویش بین و دور شو  
—مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۶۰۶

مولانا می‌فرماید انسان استعداد نور شدن را دارد، اگر فضای درون را باز کنیم و در تسلیم باشیم نور و جریان زندگی از ما عبور می‌کند ولی اگر از اصل خودمان دور شویم و برحسب بیش‌تر کردن همانیدگی‌ها ببینیم، با درد و شکایت و محدوداندیشی به زندگی ادامه خواهیم داد.

ای کِشش عشق خدا، می‌نشیند کَرمت  
دست نداری ز کِهان، تا دل از ایشان نبری  
—مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۴۵۵

طبق قانون جذب، کِشش عشق خدا می‌خواهد بی‌نهایت خودش را از کوچکی من‌ذهنی ما آزاد کند و از بخشندگی و کَرَمش لحظه‌ای ما را رها نمی‌کند تا مرکز ما از همانیدگی‌ها پاک شده و خدا به خانه دل ما قدم بگذارد. 🙏

با سپاس و قدر دانی از برنامه گنج حضور 🙏  
دیبا 🌸